

## تبیین نیاز انسان به وحی بر پایه تحلیل عناوین و اوصاف قرآن

### در قرآن: بررسی ذکر، حکمت و موعظه

حسن رضایی هفتادار\*

فتح‌الله نجارزادگان\*\*

عبدالغفور گوک‌آتابای\*\*\*

#### چکیده

هر کدام از ابعاد فطری، عقلاتی، عاطفی و اخلاقی انسان، نیازهایی متناسب با ویژگی‌های خود دارند. انسان برای تأمین بخشی از آنها نیازمند وحی است. تحلیل عناوین و اوصاف قرآن، برای شناسایی این نیازها و پی‌بردن به نحوه تأمین آنها راه‌گشا است. در این مقاله، عناوین و اوصاف ذکر، حکمت و موعظه انتخاب شده‌اند تا ناظر به تأمین نیازهای مخاطب وحی، یعنی انسان، تحلیل شوند. انسان در بعد فطری، به «ذکر» نیاز دارد تا بر عوارضی از قبیل غفلت و نسیان غلبه کند. در بعد عقلاتی به «حکمت» نیاز دارد تا معارفی را که به دلیل محدودیت‌های ذاتی، قادر به نیل به آنها نیست، حاصل کند. همچنین، در بعد عاطفی و اخلاقی، به موعظه نیاز دارد تا در مواجهه با کشش‌ها و هیجاناتی که بر تعقل وی اثرگذار، و در تصمیم‌گیری‌هایش دخیل‌اند، به تعادل برسد.

کلیدواژه‌ها: وحی، عناوین قرآن، اوصاف قرآن، ذکر، حکمت، موعظه.

---

\* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول: hrezaii@ut.ac.ir)

\*\* استاد گروه علوم قرآن و حدیث، پردیس فارابی دانشگاه تهران

\*\*\* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۸

## مقدمه

پدیده وحی، که اساسی‌ترین رکن ادیان آسمانی است و تمام آموزه‌های دینی بر آن مبتنی است، همواره تحقیقات بسیاری را به خود معطوف کرده است. ضرورت وحی یکی از مباحث مهم این حوزه است. یکی از راه‌های اثبات ضرورت وحی، تبیین نیاز انسان به وحی است. تحلیل عناوین و اوصاف قرآن، با تکیه بر عرضه نیازهای انسان به ویژگی‌هایی از قرآن که عناوین و اوصافش بر آنها دلالت می‌کند، می‌تواند روشی کارآمد در این خصوص باشد.

درباره تفکیک عناوین و اوصاف قرآن دو وجه مد نظر است. نخست اینکه، آنهایی را که مستقلاً (مانند ذکر: نحن نزلنا الذکر) به کار رفته است می‌توان «عنوان» قرآن، و آنهایی را که تبعاً (مانند حکیم: القرآن الحکیم) به کار رفته است «وصف» قرآن قلمداد کرد. به بیان دیگر، وجه تمایز «عناوین» و «اوصاف» قرآن، در مستقل یا تبعی بودن آنها است. وجه دوم این است که هر دو به مصداق واحدی اشاره دارند. اما از لحاظ تسمیه، «عنوان»، و از لحاظ وجه تسمیه، «وصف» در نظر گرفته می‌شوند.

این مقاله در پی عرضه نیازهای وجودی انسان به ویژگی‌هایی از قرآن است که نقش تأمین این نیازها را به عهده دارند. این ویژگی‌ها، از طریق تحلیل عناوین و اوصاف قرآن، شناختنی هستند. با توجه به محدودیت کار، در هر یک از ابعاد روحانی وجود انسان، به تحلیل وصفی از قرآن که بیشتر از سایر اوصاف، متناظر و متناسب با آن است، خواهیم پرداخت. لذا عناوین و اوصاف «ذکر»، «حکمت» و «موعظه» را تحلیل می‌کنیم که به ترتیب به بُعد فطری، عقلی، عاطفی و اخلاقی انسان نظر دارند.

با تحلیل عناوین و اوصاف قرآن و تطبیق آنها با نیازهای ابعاد وجودی انسان، علاوه بر شناخت دقیق‌تر از ماهیت وحی و پی‌بردن به ضرورت آن، آثار و کارکردهایش نیز بیشتر جلوه خواهد کرد. پرسش اصلی مقاله حاضر این است: چگونه می‌توان با تحلیل عناوین و اوصاف ذکر، حکمت و موعظه، نیاز انسان به وحی را درک کرد؟

تحقیقات مرتبطی که پیش‌تر در این زمینه صورت گرفته، دو گونه است: شماری از تحقیقات، درباره ضرورت وحی انجام شده است. در این گونه آثار استدلال حکیمان، عارفان و اندیشه‌وران علوم اسلامی درباره ضرورت وحی، بیان شده و دلایل آنها در این باره بررسی و نقد

شده است (دستجردی، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۴). شماری دیگر از تحقیقات درباره عناوین و اوصاف قرآن است. این آثار، حاوی اطلاعاتی از قبیل بررسی های لغوی، ریشه یابی، وجه تسمیه، و میزان کاربرد عناوین و اوصاف قرآن در قرآن است (حجتی، ۱۳۷۴: ۱۴-۲۷).

تحقیقات مذکور هر کدام به بخشی از موضوع حاضر مربوط است. لذا نمی توان آنها را به عنوان پیشینه ای قابل اتکا در نظر گرفت. مقاله پیش رو از این جهت تازگی دارد که عناوین و اوصاف قرآن را ناظر به نیازهای ابعاد روحانی وجود انسان تحلیل می کند و بین ویژگی های وحی با این نیازها ارتباط برقرار می سازد.

با توجه به اینکه وحی در آیات قرآن در معانی مختلفی (اعم از تکوینی و تشریحی) (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۵۶) به کار رفته، منظور از وحی در این مقاله، همان وحی مصطلحی است که خداوند در قالب کتاب های آسمانی از طریق پیامبران به مردم ابلاغ فرموده است. این مقاله، بر روش توصیفی تحلیلی مبتنی است. بدین صورت که ابتدا مفاهیم عناوین و اوصاف تحت بررسی از جهت لغوی و کاربرد قرآنی تبیین می شود، و در ادامه، این مفاهیم ناظر به تأمین نیازهای وجودی انسان تحلیل خواهد شد.

## ۱. وجه انتخاب اوصاف ذکر، حکمت و موعظه

عناوین و اوصاف قرآن در برخی از کتابها استخراج شده و دست کم راجع به ۴۰ مفهوم اتفاق نظر هست (مهدوی راد، ۱۳۸۲: ۱۷۳). شماری از عناوین و اوصاف قرآن مربوط به معنای جنسی قرآن است، مانند: کتاب، صحف، حدیث، قرآن و ... شماری دیگر بیانگر از سوی خدا بودن قرآن است، مانند: کلام الله، تنزیل، وحی و ... شماری دیگر بیانگر ویژگی قرآن در نحوه بیان است، مانند: مبین، متشابه، مفصل و ... ؛ و دسته های مختلف دیگری که می توان برشمرد. لذا دامنه اوصافی که با موضوع مقاله حاضر تناسب دارد محدودتر می شود.

انتخاب عنوان «ذکر» به دلیل اهمیت ویژه آن در تأمین نیازهای فطری انسان است. طبق آیه میثاق (اعراف: ۱۷۲)، خداوند بر ربوبیت خود از بنی آدم پیمان گرفت. آنان بر ربوبیت خداوند گواهی دادند. با وجود این، دچار غفلت شدند و عهدشان را فراموش کردند. خداوند با انزال کتاب های آسمانی و ارسال پیامبران الهی پیمان خود را با بندگان تجدید می کند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «خداوند پیامبران را میان مردم فرستاد تا از آنان بخواهند

پیمانی را که خلقتشان بر آن سرشته شده، ادا کنند و نعمت‌های فراموش‌شده‌اش را به آنان یادآوری نمایند» (بهج/البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱).

ویژگی حکمت‌بودن قرآن، ناظر به تأمین نیازهای معرفتی انسان است. انسان در حوزه معرفت، علی‌رغم برخورداری از علم، بدون هدایت الهی راه به سعادت نمی‌برد. حتی ممکن است علم انسان مانع حق‌گروی‌اش شود، چنان‌که آیه (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (غافر: ۸۳)، دلالت بر این معنا دارد. همچنین، کارکرد علم انسان محدود به امور دنیوی است، چنان‌که آیات (فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) (نجم: ۲۹-۳۰) و (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (روم: ۷) حاکی از این مطلب‌اند. لذا وحی با ویژگی حکمت، نیازهای معرفتی انسان را تأمین می‌کند: (وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) (نساء: ۱۱۳).

وصف موعظه، ناظر به نیازهای عاطفی و اخلاقی انسان است. انسان در بعد عاطفی به تسکین و آرامش، و در بعد اخلاقی به الگو و راهکار نیاز دارد. آیه (وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِّنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) (هود: ۱۲۰) اشاره به بخش اول و آیه (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ ... ) (لقمان: ۱۳) اشاره به بخش دوم دارد.

## ۲. ذکر

در آیه ۶ سوره حجر آمده است: (وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ). این آیه نشان‌دهنده جبهه‌گیری کافران در مقابل قرآن است. مکی‌بودن این آیه توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که کلمه «ذکر» در ابتدای نزول قرآن، به عنوان اسمی برای کتاب‌های آسمانی، متداول بوده است، چنانچه در آیه (وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ) (قلم: ۵۱) این عنوان برای قرآن به کار رفته است. در آیه ۵ سوره زخرف و آیه ۸ سوره ص نیز از قرآن تعبیر به «ذکر» شده است. در آیه ۲۹ سوره فرقان نیز در تفسیر المیزان «ذکر» به قرآن انطباق داده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۲۰۴). تمامی این آیات که ذکر در آنها به معنای قرآن به کار رفته است، مکی هستند.

## ۲. ۱. مفهوم لغوی ذکر

کلمه «ذکر» در معانی نگهداری چیزی، جریان یافتن چیزی به زبان، شرف و بزرگی، کتابی که در آن تفصیل دین آمده، نماز، دعا و ثنا به کار رفته است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵: ۳۴۶). درباره تفاوت «ذکر» و «حفظ»، گفته شده که کلمه «حفظ» به اعتبار احراز اطلاق می‌شود و کلمه «ذکر» به اعتبار استحضار (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۳۲۸). این کلمه به معنای «قول» نیز به کار می‌رود (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۱۱). مصطفوی اصل واحد در این ماده را تذکر در قبال غفلت و نسیان دانسته و این معنا را اعم از تذکر با قلب یا زبان قلمداد کرده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۱۸).

با توجه به مطالب پیش گفته، نکته مهمی که در مفهوم کلمه «ذکر» نهفته این است که در شکل‌گیری معنای این کلمه، مسبوق به سابقه بودن لحاظ می‌شود. به تعبیر دیگر، برای تحقق معنای این کلمه، باید نوعی حفظ اولیه وجود داشته باشد تا ذکر بر آن مبتنی شود. لذا ذکر را می‌توان بازگشت مطالب فراموش شده به صفحه آگاهی دانست. بنابراین، وقتی به شخصی «تذکر» داده می‌شود، آنچه او از آن غفلت کرده گوشزد می‌شود تا آن را به یاد آورد، از پیامد آن آگاه باشد و آموزش را بر وفق آن ترتیب دهد. از این‌رو می‌توان گفت ذکر باعث حصول معرفت در انسان می‌شود. طبق یک دیدگاه، ادراک و شناخت در واقع بازشناسی و یادآوری معلومات گذشته است (صدر، ۱۳۵۹: ۳۶). سرچشمه شناخت و معرفت در وجود انسان از قبل هست. کسی که خدا را یاد می‌کند، اعم از ذکر قلبی یا زبانی، نوعی شناخت و آگاهی اولیه از خداوند در وجودش ریشه دارد و با ذکر، آن آگاهی و شناخت فطری، در وجودش تداعی یا تکرار می‌شود.

## ۲. ۲. درنگی در دیدگاه مفسران درباره مفهوم «ذکر» در قرآن

مفسران در مواجهه با کاربرد «ذکر» در قرآن، به مفاهیمی فراتر از معنای لغوی این کلمه اشاره کرده‌اند. هر کدام از این مفاهیم، در بافت و سیاق مخصوص آیات و ناظر به تناسب‌هایی خاص است که می‌توان آنها را در چند دسته کلی ترسیم کرد:

**الف. ناظر به رابطه لازم و ملزومی:** مانند تفسیر ذکر به «شکر» ذیل آیه ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ (بقره: ۴۰) (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۳۷). می‌توان گفت لازمه ذکر نعمت‌های

الاهی، شکر در مقابل آنها است؛ چنان‌که در تفسیر عبارت «اذکروا» در این آیه، گفته شده که نعمت‌های الهی را با تفکر درباره آنها و قیام به شکرشان به خاطر آورید (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۳۴).  
**ب. ناظر به نتیجه:** شیخ طوسی «ذکر»، «تنبیه» و «تیقظ» را نظایر هم دانسته است (طوسی، بی تا، ج ۱: ۱۸۱). در واقع، مفسر در این موضع، در نشان دادن مفهوم ذکر به نتایج و کارکردهای آن توجه داشته است.

**ج. ناظر به ماهیت:** شیخ طوسی در جای دیگری، در بیان معنای ذکر گفته است که ذکر، عبارت از حاصل شدن چیزی است که به وسیله آن، معنا بر نفس ظاهر می‌شود و می‌تواند کلام یا غیر کلام باشد؛ مانند بیان یا خطور قلبی (همان، ج ۲: ۴۸۱).

**د. ناظر به معنای لغوی:** ذیل آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (حجر: ۹) گفته شده: «ذکر به معنای شرف نیز می‌آید، یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۶۱)، چنانچه در آیه (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ) (مؤمنون: ۷۱) نیز ذکر به شرف تفسیر شده است (جرجانی، ۱۳۷۷، ج ۶: ۲۵۵). این وجه با تمسخر و تحقیر مشرکان که در آیات پیشین مطرح شده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ) (حجر: ۶) بی‌مناسبت نیست.

با توجه به مطالب پیش‌گفته و اینکه این اسم با بررسی صورت‌گرفته به جز یک آیه (ال عمران: ۵۸) تماماً در آیات مکی قرآن به کار رفته، می‌توان به این نتیجه رسید که اهتمام به اطلاق این اسم در سال‌های آغازین نزول قرآن می‌تواند در تقابل با جهل و غفلت مشرکان عصر جاهلیت باشد که آخرت را انکار می‌کردند و در شهوات و لذایذ دنیوی فرو رفته بودند و نیاز داشتند تا به حیات معنوی و جهان آخرت و تعلق ثواب و عذاب به اعمال انسان، تذکر داده شوند. همچنین، به این نکته پی می‌بریم آنچه قرآن به آن تذکر می‌دهد در نهاد بشر به صورت فطری وجود دارد و ذکر، آنها را یادآوری می‌کند؛ چنان‌که جوادی‌آملی در آیه (فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرًا) (غاشیه: ۲۱) اختصاص نداشتن تذکر به مؤمنان یا اهل کتاب را نشانه فطری بودن معارفی می‌داند که به آنها تذکر داده شده است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۴: ۷۲).

### ۲.۳. تحلیل نیاز انسان به ذکر الهی

کارکرد و ثمره ویژگی ذکر بودن قرآن را از سه منظر می‌توان بیان کرد:

## ۲.۳.۱. زدودن غفلت و نسیان

انسان به دلیل مواجه شدن با مصائب و مشکلاتی که در زندگی دنیوی گریبانگیرش شد، رفته رفته مقام و جایگاه نخستین خود را فراموش کرد و به دو عارضه مهم به نام‌های «غفلت» و «نسیان» دچار شد. اینکه انسان جایگاه خودش را فراموش کند، با فراموش کردن جایگاه خداوند ارتباط نزدیکی دارد: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ (حشر: ۱۹). فراموش کردن خداوند به مثابه فراموش کردن خود است؛ وقتی انسان خودش را فراموش می‌کند از تمام قابلیت‌هایی که دارد بی‌بهره می‌ماند.

این دو عارضه، از عالم خلق سرچشمه می‌گیرد. در واقع، از پیامدهایی است که سکونت در این عالم برای انسان به وجود آورده است. به دلیل اینکه معرفت به ابعاد وجودی انسان از ناحیه خالق، کامل و بلکه اکمل و مطابق واقع و نیاز حقیقی انسان است، سیر هدایت باید از عالم امر به عالم خلق صورت پذیرد. رابط بین عالم امر و عالم خلق، وحی است. خداوند از طریق وحی، کمبودهایی را جبران می‌کند که در عالم خلق برای انسان به وجود می‌آید. زیرا تدبیر و تصرف در این دو عالم، از شئون پروردگار است: ﴿إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف: ۵۴).

شاید انسان بتواند به برخی از کمبودهایش پی ببرد، اما برای برطرف شدن آنها نیازمند امداد الهی است. انسان می‌تواند جست‌وجو کند، اما آنچه در پی آن است باید به او عرضه شود. میبیدی اشاره لطیفی در این باره دارد: «فرق میان تفکر و تذکر آن است که تفکر جست‌وجو است و تذکر یافتن» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۵۰).

خداوند به پیامبر ﷺ تذکر دادن به وسیله قرآن را امر فرموده: ﴿فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ﴾ (ق: ۴۵)، و مفید بودن آن را برای مؤمنان بیان کرده است: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (ذاریات: ۵۵). در آیه دیگری، روی گردانی از ذکر، ظلم قلمداد شده است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ

---

۱. عالم خلق به مادون عرش و عالم امر به مافوق عرش گفته می‌شود. عده‌ای نیز عالم امر را به عالم مجردات اطلاق می‌کنند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۳۷۸؛ مظهري، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۶۰). مکارم شیرازی می‌گوید: «منظور از «خلق» آفرینش نخستین، و منظور از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می‌کند و آنها را در مسیر خود رهبری می‌نماید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۲۰۷).

عَنْهَا) (کهف: ۵۷). این آیات، به روشنی بیانگر آن است که انسان ناگزیر از توجه به ذکر است. به عبارت دیگر، به ذکر نیاز دارد.

تذکریافتن، برای بندگان تکلیفی الهی است و در آخرت درباره آن بازخواست خواهند شد: ﴿أَوَلَمْ نَعْمُرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ (فاطر: ۳۷). اندازی که در آخر این آیه آمده، مفهوم آن را با آیه دیگری پیوند می‌دهد: ﴿أَوَلَمْ نَجْعَلْ لَّكُمْ ذِكْرًا مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ﴾ (اعراف: ۶۹). بنابراین، یکایک بندگان ناگزیرند به منظور متذکرشدن، به قرآن مراجعه کنند و از اندرزهایش عبرت بگیرند. با توجه به اینکه ذکر در تقابل با غفلت و نسیان است و این دو برای برطرف‌شدن نیازمند انذار هستند، ذکر با انذار رابطه‌ای مستقیم پیدا می‌کند و لازمه این رابطه، توسعه‌یافتن مفهوم «ذکر» به تناسب میزان غفلت و نسیان انسان است. لذا این عطیه می‌گوید: «ذکر کلمه عامی است که شامل مواظب، اوامر و نواهی می‌شود» (ابن‌عطیه، ۱۴۲۲، ج: ۲، ۴۱۷). از این تعبیر می‌توان به این نتیجه رسید که تمام قرآن ذکر است و انسان به تمام قرآن، با این ویژگی، نیاز دارد.

### ۲.۳.۲. رساندن انسان به آرامش و اطمینان قلبی

رسیدن به اطمینان قلبی را می‌توان مهم‌ترین دلیل نیاز انسان به ذکر برشمرد: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸). فخر رازی درباره تأثیر کلام، سخن یکی از مشایخ را نقل کرده که با این موضوع بی‌مناسبت نیست: «همان‌گونه که کلام دارای تأثیر است، صدور آن کلام از شخصی که برای آن تعین یافته، نیز دارای اثر است؛ زیرا قدرت نفس‌گوینده کلام، به نفوذ و جریان کلام در روح کمک می‌کند» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج: ۲۶، ۴۴۷). منظور از این عبارت، تأثیر معنوی متفاوتی است که کلام به تناسب صدورش از هر متکلم، بر جای می‌گذارد. مثلاً تأثیر شنیدن یک جمله خاص از شخصی که انسان ارادت و ویژه‌ای به او دارد، با شنیدن عین آن جمله از افراد عادی یکسان نیست. انسان به آرامش قلبی نیاز دارد و این آرامش، با تأثیر کلام الهی و از طریق وحی تأمین می‌شود.



## ۲.۳.۳. رساندن به مراتب توحید

هدف اصلی از ارسال پیامبران، انزال کتاب‌ها، و به طور کلی تمام برنامه‌های الهی، توحید است. توحید مراتب متعددی دارد، اما بازخورد و ثمره آن در عبودیت انسان و الوهیت خداوند جلوه‌گر می‌شود: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۶۲).

به فحوای آیه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم: ۳۰) سرشت انسان‌ها بر اساس اقتضائات دین الهی شکل گرفته است. مهم‌ترین رکن دین، توحید است. قرآن کریم با ویژگی ذکر بودنش در دست‌یابی انسان به مراتب توحید نقش مستقیم دارد. بدین‌گونه که هر کس به قرآنی که حاوی ذکر الهی است راه نبرد راه توحید را نیز گم خواهد کرد، چنان‌که آیات (وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قِيْلُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا) (فرقان: ۱۷-۱۸) دلالت بر این مطلب دارد. در روایت آمده است: «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ فَقَالَ حُبُّ الْأَطْفَالِ فَإِنِّي فَطَرْتُهُمْ عَلَيَّ تَوْحِيدِي» (برقی، بی‌تا، ج: ۱، ۲۹۳)، و در روایت دیگری آمده است: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۲، ۱۲).

ذکر، از این منظر با توحید گره خورده است که انسان فقط در صورت دوام حضور خداوند در دلش و پیوستن به روح الهی قادر است فضیلت و مقامی را که به او ارزانی شده است حفظ کند. لذا ذکر دو سویه است: در یک سو انسان و در سوی دیگر خداوند قرار دارد: ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾ (بقره: ۱۵۲). آنچه در این بین تبادل می‌شود، راه به توحید می‌برد و مراتب توحید را دست‌یافتنی می‌کند.

بر اساس بیان قرآن، قرآن ذکر است. ذکر، راه توجه به فطرت و دین قیّم است. همچنین، ذکر از مهم‌ترین راه‌های دست‌یابی به هدایت حقیقی است. پس انسان به وحی و کامل‌ترین شکل آن که قرآن است نیاز دارد.

### ۳. حکمت

آیه ۳۹ سوره اسراء وحی شدن حکمت به پیامبر ﷺ را بازگو می‌کند: ﴿ذَلِكِ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾. همچنین، در آیه ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ﴾ (بقره: ۲۳۱) از «حکمت» مانند «کتاب» با «انزال» تعبیر شده است. طباطبایی این دو کلمه را در این موضع عبارت از ظاهر و باطن شریعت دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۳۷). در آیه ۵ سوره قمر از قرآن به حکمت بالغه تعبیر شده است: ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بِالْفَلَعِ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ﴾ (قمر: ۴-۵).

#### ۳.۱. معنای لغوی حکمت

حکمت از ریشه «حکم» است. سه معنا برای این ریشه گزارش شده است: منع، داوری، و استوار کردن. عدل، علم و حلم را مرجع حکمت دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۶۶-۶۷). به معنای «منع» در این ریشه، بیش از دیگر معانی توجه شده است. در این باره، ابن‌فارس حکم را دارای اصل واحد و به معنای منع دانسته و به برخی از کاربردها و تناسب‌های مشتقات این ریشه با مفهوم «منع» اشاره کرده است، از جمله: «حُکْم»: منع از ظلم؛ و «حُکْمَت»: مانع از جهل (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۹۱). بنابراین، می‌توان گفت معانی دیگر، به همان معنای منع ارجاع‌پذیرند. راغب، قید «اصلاح» را به مفهوم منع افزوده و حکم را منع برای اصلاح دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۴۸-۲۵۰). زبیدی «حکمت» را علم به حقایق اشیا و عمل به مقتضای آن معنا کرده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۶: ۱۶۱). مصطفوی «حکمت» را نوع خاصی از حکم و مربوط به معارف قطعیه و حقایق متقنه معقوله دانسته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۱۰).

با توجه به مطالب پیش‌گفته، «حکمت» را می‌توان برخوردار از مؤلفه‌های «علم، قطعیت، اصلاح، بازدارندگی، و استواری» دانست. هر کدام از این مؤلفه‌ها، به بعد خاصی از مفهوم این کلمه ناظر است. علم ناظر به منشأ، و اصلاح و بازدارندگی ناظر به نتیجه، و قطعیت و استواری، ناظر به ویژگی‌های حکمت است.

برجسته‌بودن مؤلفه منع و بازدارندگی در مفهوم این کلمه و مقیدبودن این منع به اصلاح، حاکی از آن است که هدف از حکمت، معرفت صرف نیست؛ بلکه معرفتی است که عمل را با

خود توأم کند. به عبارت دیگر، «حکمت» در صاحب خود تأثیر عملی به همراه دارد و او را از ارتکاب اعمالی که با مفهوم خود در تضاد است، باز می‌دارد. قرشی در این باره «حکمت» را نوعی حالت و خصیصه درک و تشخیص دانسته که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود. از این رو حکمت را حالت نفسانی و صفت روحی قلمداد کرده است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۳).

### ۳. ۲. درنگی در دیدگاه مفسران درباره حکمت در قرآن

«حکمت» در قرآن کاربردهای مختلفی دارد که در دو دسته می‌گنجد: نخست آیاتی که مفهوم «حکمت» در آنها یا چیزی خارج از متن قرآن دانسته شده، مانند تفسیر «حکمت» به سنت ذیل آیه ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فَيْكُمُ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (بقره: ۱۵۱) (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۱۲۳)، منصب یا ملکه نفسانی شخصی از قبیل نبوت ذیل آیه ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (بقره: ۲۶۹) (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱: ۴۲۱)، فهم و عقل ذیل همین آیه (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۱۹۵)، فقه در دین، عقل و اصابت در قول ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ (لقمان: ۱۲) (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲: ۴۳).

در شماری دیگر از آیات، حکمت به قرآن تفسیر شده است. طبری ذیل آیه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ (نحل: ۱۲۵)، حکمت را وحی و کتاب نازل شده از سوی خداوند به پیامبر ﷺ دانسته است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۴: ۱۳۱). همچنین، وی در آیه ﴿ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ (اسراء: ۳۹)، با استناد به روایتی از ابن‌زید، حکمت را قرآن دانسته است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵: ۶۴). طبرسی نیز حکمت را در آیات ۱۵۱ بقره و ۱۲۵ نحل، به معنای قرآن می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۳۰ و ج ۶: ۶۰۵).

حکمت به بخشی از آیات قرآن نیز تطبیق داده شده است. طباطبایی در آیه ﴿ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ (اسراء: ۳۹)، «ذلک» را اشاره به تفصیل تکالیف می‌داند که در آیات پیشین ذکر شده است. در این آیه، به احکام فرعی، «حکمت» اطلاق شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۹۷).

### ۳.۳. تحلیل نیاز انسان به حکمت الاهی

کارکرد و ثمره ویژگی حکمت‌بودن قرآن را از چهار منظر می‌توان بیان کرد:

#### ۳.۳.۱. شناساندن خیر

در آیه «يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره: ۲۶۹)، از حکمت به «خیر» تعبیر شده است. این آیه را می‌توان با آیات «مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (بقره: ۱۰۵) و «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا» (نحل: ۳۰) تطبیق داد. در تعریف خیر، به ویژگی نافع‌بودن آن اشاره شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج: ۱، ۳۰۰). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که حکمت، همان خیری است که خداوند آن را برای فایده‌رساندن به انسان از طریق وحی فرو فرستاده است.

انسان به اقتضای محدودیت‌هایی که در زمینه علم دارد، گاه در شناخت خیر و شر بازمی‌ماند و به تبع آن، رغبتش به خلاف واقع انگیخته می‌شود: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶). مصادیق مختلفی از خیر در آیات متعددی بازگو شده است، از جمله ایمان (نساء: ۱۷۰) و توحید (نساء: ۱۷۱). وحی با ویژگی حکمت، خیر را به انسان‌ها می‌شناساند و کمبودهایی را که انسان در بعد معرفتی با آنها مواجه می‌شود جبران می‌کند.

#### ۳.۳.۲. تقویت قدرت تعقل و فهم انسان

شماری از تفاسیر، «حکمت» را به فقه (حائری تهرانی، ۱۳۷۷، ج: ۱۱، ۱۳۹)، اصابت در سخن و عمل (مغنیه، بی‌تا، ج: ۱، ۵۷)، فهم (سلمی، ۱۳۶۹، ج: ۱، ۸۰)، وجه تمسک به قرآن (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج: ۳۰، ۵۳۸)، نوری که خداوند در دل بندگانش می‌نهد (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج: ۱، ۱۶۶) و اموری از این قبیل تفسیر کرده‌اند. سید قطب ذیل آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِيكُمْ وَ يَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (بقره: ۱۵۱)، «حکمت» را ماده اصلی آیات قرآن و ثمره تعلیم کتاب دانسته و خاطر نشان کرده است که حکمت ملکه‌ای است که شخص با برخورداری از آن می‌تواند امور را به نحو شایسته سامان دهد و با موازین صحیح بسنجد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج: ۱، ۱۳۹). با توجه به اینکه تمام تفاسیل احکام و آنچه میان مردم اتفاق می‌افتد، در کتاب‌های

آسمانی به صورت جزئی بازگو نشده، قرآن کریم تعلیم حکمت را به عنوان یکی از ارکان اصلی رسالت پیامبران، و یکی از لزومات زندگی در آیات متعددی مطرح کرده است. با توجه به آیه (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (بقره: ۲۶۹) گروه خاصی از مردم از حکمت مد نظر قرآن بهره‌مند می‌شوند و سایر مردم با مراجعه به آنها مسائلشان را حل و فصل می‌کنند. همان‌گونه که پیامبران در زمان خودشان مرجع پاسخ‌گویی به مردم بوده‌اند، علما نیز به طریق وراثت و با برخوردارگی از حکمت الهی، قابلیت مرجعیت را پیدا می‌کنند، چنان‌که روایت شده است: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۷۷).

### ۳.۳. اصلاح عقول بشری

با روی کار آمدن نهضت ترجمه، شماری از دانشمندان مسلمان، برای ملموس‌تر کردن یافته‌های فلسفی یونان، به تطبیق آموزه‌های اسلامی با این فلسفه پرداختند. آنان به این منظور فلسفه مصطلح را با حکمتی که عرب پیش‌تر می‌شناخت و آیات قرآن نیز به آن پرداخته بود، همسان جلوه دادند. لذا فلسفه را به حکمت ترجمه کردند (برنجکار، ۱۳۷۹: ۹۴-۹۵).

به نظر می‌رسد آنچه ترجمه فلسفه به حکمت را توجیه می‌کند این باشد که در هر دو، عقل محوریت دارد و هر دو قابل تعلیم‌اند. با وجود این، حکمتی که در قرآن مطرح شده، تفاوت‌های بسیار جدی با فلسفه مصطلح دارد. اساسی‌ترین تفاوت فلسفه و حکمت، در منبع این دو است؛ منبع فلسفه صرفاً عقل است اما حکمت، علاوه بر عقل، از آبخور وحی نیز سیراب می‌شود. تفاوت دیگر در هدف است؛ فلسفه صرفاً تفسیر عقلانی پدیده‌های هستی را پی می‌گیرد؛ در حالی که حکمت می‌خواهد با استفاده از قابلیت‌های عقلی در پذیرش حقایق، انسان را اقناع کند که سعادتش در گرو پیروی از ساز و کارهایی است که در جهان هستی تدارک دیده شده است.

ابن‌عاشور درباره منشأ الهی داشتن حکمت و نشان دادن جایگاهش می‌گوید: «حکمت که اصل اصلاح عقل‌های بشر است، مجموع ارشاداتی است که هدایتگران اهل وحی الهی به آن رهنمود شده‌اند. بنابراین، مبدأ ظهور حکمت در ادیان بوده است» (ابن‌عاشور، ۱۴۲۱، ج ۲: ۵۳۱).

حکمت با نبوت عمیقاً گره خورده است. همان‌گونه که در مباحث تفسیری گذشت، شماری از مفسران، حکمت را عبارت از نبوت دانسته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت نیازمندی انسان به حکمت، به نیازمندی انسان به نبوت اشاره دارد.

### ۳.۳.۴. رساندن انسان به لذت ذاتی

ملاصدرا درباره اینکه حکمت در فراهم کردن بعدی از کمبودهای انسان نقش دارد و باعث رسیدنش به لذت می‌شود، تعبیر رسایی دارد. به نظر وی، انسان مجموعه‌ای از قوت و غریزه است و هر کدام از قوا و غرایز درونی انسان، با فراهم شدن آنچه برای دست‌یابی به آنها آفریده شده‌اند، به لذت می‌رسند و در صورت فقدانشان رنج حاصل می‌شود. وی می‌گوید:

انسان‌های بصیر می‌دانند که لذتی در معرفت و حکمت وجود دارد که از لذت‌های دیگر برتر است. کسی که قادر به درک این نیست که در حکمت، لذت و در ترکش رنج وجود دارد، به این سبب است که در قلب چنین فردی بُعد این غریزه نورانی و بصیرت باطنی ایجاد نشده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۷: ۴۰-۴۲).

سخنان ملاصدرا به رابطه متناظر حکمت، و استعداد درونی انسان به کسب آن اشاره دارد، که در صورت تحقق، به کامیابی انسان می‌انجامد.

### ۴. موعظه

موعظه در آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۵۷) به عنوان یکی از اوصاف قرآن به کار رفته است. با توجه به اینکه عموم مردم مخاطب این آیه قرار گرفته‌اند، مطالعه درباره مفهوم «موعظه» از منظر نیازمندی انسان به آن، دارای اهمیت است. همچنین، در آیات دیگری، از قرآن به «موعظه» تعبیر شده است، مانند آیه ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۸) و ﴿وَ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (نور: ۳۴).

### ۴.۱. مفهوم لغوی موعظه

«موعظه» اسم مصدر فعل «وعظ» «يعظ» است. فراهیدی معنای آن را یادآوری خیر و مانند آن دانسته، به گونه‌ای که قلب شخص را نرم کند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۲۲۸). راغب از آن با عبارت «زجر مقتن بتخویف» تعبیر کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۸۷۶). ابن‌منظور آن را به

معنای خیرخواهی (النصح) و یادآوری عواقب دانسته و با اشاره به حدیث «لَأَجْعَلَنَّكَ عِظَةً»، معنای عبرت را نیز برای آن قائل شده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۷: ۴۶۶). طریحی آن را ترساندن از فرجام کار دانسته و در ادامه، معنای دیگری از قبیل توصیه به تقوا، تشویق به عبادات، برحذرداشتن از ارتکاب معاصی، فریفته شدن به دنیا و ... برای آن برشمرده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۹۲). مصطفوی نیز بعد از آوردن اقوال مختلف لغویان، اصل یگانه در این ماده را ارشاد به سوی حق به وسیله تذکرات مفید و تنبیها نافع و مناسب دانسته و مفاهیم دیگر را از آثار این اصل قلمداد کرده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳: ۱۴۸). فرهنگ‌های فارسی، این واژه را با پند و اندرز معنا کرده‌اند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۲۲۸).

از عبارات پیش گفته می‌توان به این جمع‌بندی رسید که موعظه، هدایت به راه راست و بازداشتن از انحراف، از طریق برانگیختن عواطف انسانی است.

#### ۲.۴. درنگی در دیدگاه مفسران درباره موعظه در قرآن

در آیات قرآن نیز موعظه در همان معنای‌ای به کار رفته که در کتاب‌های لغت به آنها اشاره شده است. مثلاً در آیه ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۶۶) موعظه به پند و عبرت تفسیر شده است (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۶۲). یعنی کسانی که در روز شنبه از فرمان خدا تجاوز کرده بودند، با مسخ شدن، مایه عبرت دیگران قرار گرفته‌اند. حکایت سرگذشت این افراد نافرمان، حاوی تخویفی است که یکی از ابزارهای موعظه به شمار می‌رود.

در آیه ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۸)، موعظه بودن قرآن، مختص پرهیزگاران دانسته شده است. موعظه در این آیه، به ارشاد تفسیر شده است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۷۸). ضمن اینکه ذیل این آیه، موعظه باعث نرمی و فراخی دل‌ها، لطافت مشاعر و احساسات، و توجه گام‌ها به سوی راه راست دانسته شده است (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۶: ۲۷۸). این تفسیر، به دخیل بودن عواطف و احساسات انسان در تحقق موعظه تصریح دارد.

در آیه ﴿وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِن دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيْئًا﴾ (نساء: ۶۶)، از فرمان‌ها و اوامر الاهی تعبیر به «موعظه» شده است (ابوعبیده، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۳۱).

فخر رازی در آیه «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۸)، با توجه به اقتضای مغایرت در عطف، «بیان» را دارای مفهوم عام، «هدی» را بیان راه رشد، و «موعظه» را کلام بازدارنده دانسته است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۹: ۳۷۰). منحصر دانستن موعظه در کلام بازدارنده، با توجه به تلقی عامی که از مفهوم این کلمه گزارش شد، محل نظر است، مگر اینکه سخن فخر رازی را در این موضوع، بر غلبه کاربرد موعظه در کلام بازدارنده حمل کنیم.

یکی از مصادیق زیبایی موعظه که در قرآن حکایت شده، موعظه حضرت لقمان رضی الله عنه به فرزند خویش است: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...» (لقمان: ۱۳). در این آیات، موعظه‌های اعتقادی «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» (لقمان: ۱۳)، عملی «أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (لقمان: ۱۷) و اخلاقی «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا» (لقمان: ۱۸) به زیبایی بیان شده‌اند. با توجه به اینکه از اندرزهای حضرت لقمان رضی الله عنه با «موعظه» «وَهُوَ يَعِظُهُ» تعبیر شده است پی می‌بریم که موعظه صرفاً در توصیه‌های اخلاقی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تمامی توصیه‌های اعتقادی و عملی نیز ذیل عنوان «موعظه» قرار می‌گیرد. بنابراین، دامنه آیاتی که می‌توان آنها را مواعظ قرآن به شمار آورد، بسیار گسترده خواهد بود. فضل‌الله مواعظ لقمان رضی الله عنه را در چهار حوزه دسته‌بندی کرده است: اعتقادی، عبادی، مسئولیت و ثبات، و تهذیب اجتماعی در سلوک. وی می‌گوید: «در پرتو این آیات می‌توانیم پی ببریم که جریان موعظه باید چگونه باشد تا بتواند تمام قضایایی را که در این عرصه‌ها اتفاق می‌افتد در بر بگیرد» (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۸: ۱۹۹). سبزواری نجفی این آیات را نبذه‌ای از مواعظ لقمان دانسته که خداوند آنها را به منظور استفاده امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت وحی کرده است (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹، ج ۱: ۴۱۸). حسینی شاه‌عبدالعظیمی نیز مواعظ لقمان رضی الله عنه را از لحاظ موضوعی شماره‌گذاری کرده و تعداد آنها را به ده تا رسانده است (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۰: ۳۴۰-۳۵۰).

#### ۳.۴. تحلیل نیاز انسان به موعظه الاهی

کارکرد و ثمره ویژگی موعظه‌بودن قرآن را از سه منظر می‌توان بیان کرد:

##### ۳.۴.۱. تداوم تنبه و آگاهی

سیوطی از ابن حصار نقل می‌کند که: «گاه نزول آیه از روی یادآوری و موعظه تکرار می‌شود» (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۴۰). با توجه به اینکه بسیاری از آیات در قرآن تکرار شده‌اند، می‌توان نتیجه



گرفت که آنچه در مفهوم تذکر و موعظه نمود دارد، صرفاً بیان حکم نیست و تکرار یک مطلب به سبب تجدید خاطر، توجه‌دادن، تنبیه‌بخشیدن و تلنگرزدن به مخاطب است. در آیات قرآن و احادیث نبوی، به قرائت مستمر قرآن امر شده و برای قرائت آن، پاداش اخروی در نظر گرفته شده است. قرائت مداوم و تکرارگونه می‌تواند خود باعث تداوم تنبیه و آگاهی مخاطب شود.

#### ۴.۳.۲. مؤثر بودن موعظه قرآن بر اساس اعتماد به موعظه‌گر

در آیه ۴۴ سوره بقره آمده است: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. این آیه یکی از اصول دعوت و تبلیغ را بیان می‌کند. کسی که مردم را به راه راست فرا می‌خواند، باید خود پیش از دیگران به گفته‌هایش عمل کند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

ای مردم! سوگند به خداوند! شما را به طاعتی تشویق نمی‌کنم، مگر اینکه پیش از شما آن را انجام دهید. و شما را از معصیتی منع نمی‌کنم، مگر اینکه قبل از شما از آن اجتناب کنید (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱۷۵).

این اصل، نیازمندی انسان به موعظه الهی را نمایان می‌کند. انسان زمانی که خود مرتکب اعمال خلاف فطرت سلیم بشری می‌شود، ناگزیر از الگویی است که از اخلاق رذیله برحذر باشد. فقط کسانی از رذایل اخلاقی مصون‌اند که طبق اراده و مشیت الهی، صیانت آنها رقم خورده باشد و به برهان خداوند متصل باشند: ﴿وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ (یوسف: ۲۴).

آیه ۱۲ سوره لقمان، به عطاشدن حکمت به وی اشاره دارد: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾. آیه بعدی، شروع موعظه از جانب وی را بیان می‌کند: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ﴾ (لقمان: ۱۳). طبرسی جایز دانسته است که «اذ» در این آیه متعلق به ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج: ۸، ۴۹۵). از ارتباط این دو آیه می‌توان برداشت کرد که شخص موعظه‌گر باید از حکمت برخوردار باشد. هر چه برخورداری واعظ از حکمت بیشتر باشد، جایگاه موعظه نیز به همان میزان بالاتر خواهد بود. از این منظر، وصف «موعظه» با صفت حکیم‌بودن خداوند پیوند می‌خورد و این یعنی اعتماد به موعظه‌گر، در تأثیر موعظه نقش مستقیم دارد.

در آیه ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ﴾ (بقره: ۲۳۱)، موعظه نعمتی دانسته شده که خداوند از طریق وحی به مردم ارزانی داشته است. همچنین، در

کلام حضرت علی علیه السلام: «وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينِ» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴، خطبه ۱۷۶). قرآن کریم با ویژگی موعظه‌بودنش ریسمان محکم و وسیله امین خداوند معرفی شده است. با توجه به امر خداوند راجع به چنگ‌زدن به ریسمان الهی: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران: ۱۰۳) و همچنین اتخاذ وسیله به سوی خداوند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵)، اهمیت و جایگاه والای موعظه و مسئولیت انسان در خصوص توجه به این نعمت الهی نمایان می‌شود.

### ۴.۳.۳. مؤثربودن موعظه قرآن بر اساس عطوفت الهی

حضرت لقمان علیه السلام فرزندش را با عبارت «يَا بُنَيَّ» خطاب می‌کند. فیض کاشانی تصغیر را در این محل به منظور اشفاق دانسته است (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۹۶۸). قرشی نیز استعمال این کلمه را برای رأفت و مهربانی می‌داند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۸: ۲۴۸). این عبارت، نهایت عطوفت و مهربانی را می‌رساند؛ نوعی مهربانی ذاتی که بین پدر و پسر برقرار است و اقتضا می‌کند که پدر در حق فرزندش خیرخواه باشد. این سلسله‌مراتب، در موعظه خداوند به بندگان نیز جریان دارد. لطف، مهربانی و خیرخواهی خداوند در حق بندگان، برتر از تمام محبت‌هایی است که بندگان به یکدیگر دارند؛ همان‌گونه که در روایتی آمده است که خداوند متعال در روز قیامت می‌فرماید: «ای فرزند آدم! چرا عیادتم نکردی؟ بنده می‌گوید: خدایا چگونه عیادتت کنم در حالی که پروردگار جهان‌ها هستی! خداوند می‌گوید: فلان بنده‌ام بیمار شده بود و اگر به عیادتش می‌رفتی مرا نزد او می‌یافتی» (طوسی، ۱۴۱۴: ۶۳۰).

بنابراین، می‌توان گفت موعظه، با شأن ربوبیت پروردگار گره خورده است؛ ربوبیتی که اقتضا می‌کند مربوب را راه بنماید تا در مسیری گام بردارد که برای رسیدن به مقصود برای او ترسیم شده است.

### ۴.۳.۴. ایجاد تعادل بین عقل و عواطف درونی انسان‌ها

بغوی در تفسیر آیه: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵)، «حکمت» را اقناع‌کننده خواص امت، «موعظه حسنه» را نافع به حال عوام، و «مجادله احسن» را شیوه مواجهه با معاندان دانسته است (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۲۴۵). این تقریر بغوی، ما را

متوجه آن می‌کند که موعظه حسنه، بیشتر با عواطف انسان‌ها سر و کار دارد. به بیان دیگر، همه انسان‌ها فهم عمیق ندارند تا حکمت‌های متعالیه را درک کنند، اما همه از عواطف، احساسات و کشش‌های درونی برخوردارند. لذا موعظه، این بخش از قابلیت‌های ذاتی انسان‌ها را هدف قرار می‌دهد.

حضرت علی (علیه السلام) در وصیتی به فرزندش می‌فرماید: «دلت را با موعظه زنده گردان!» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۳۱)؛ و در روایت دیگری فرموده است: «مواعظ، صیقل‌دهنده دل‌ها و جلای قلب‌ها هستند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۳۵۴). این‌گونه روایات نشان می‌دهد که موعظه، قلب و عواطف انسان‌ها را هدف قرار می‌دهد. حال پرسش این است که: آیا توجه‌داشتن به عواطف و احساسات در موعظه، به معنای این است که عقلانیت و منطق کنار گذاشته شده است؟! به بیان دیگر، آیا موعظه درصدد است آن بخش از گزاره‌های دینی را که عقل قادر به کشف یا پذیرش آن نیست، با توسل به عواطف و احساسات انسانی توجیه کند؟

این موضع‌گیری در قبال روش تربیتی موعظه، هنگامی در خور اعتنا خواهد بود که اولاً مواعظ، خالی از هر گونه مطالب منطقی و عقل‌مدارانه و صرفاً بر هیجانات و عواطف بشری مبتنی باشد. ثانیاً، انسان هیچ‌گاه نیازمند یادآوری‌ها، تنبهاات و تلنگرهای عاطفی نباشد و تمام مشکلاتش با تکیه بر عقلانیت صرف حل‌شدنی باشد.

هر دو منتفی است؛ موعظه، مطالب و حقایقی را که عقل نیز به حقانیت آنها باورمند است، با عواطف و احساسات بشری درگیر می‌کند. به بیان دیگر، در موعظه علاوه بر قدرت تعقل، قابلیت‌های دیگر بشری نظیر احساس و عاطفه نیز به کار گرفته می‌شود. همچنین، انسان همیشه از عقل پیروی نمی‌کند، بلکه نقش عواطف و احساسات، در تصمیم‌گیری‌های انسان انکارناپذیر است.

چیره‌شدن احساس و علاقه بر عقلانیت در وجود بشری، مصداق‌های فراوان دارد. این مصداق در آیات قرآن تذکر داده شده است؛ مانند تعلق خاطر انسان به دنیا و زینت‌های آن که باعث می‌شود انسان فریفته شود. وقتی انسان خود را از متاع دنیا بهره‌مند می‌بیند، این توهم در او به وجود می‌آید که قرار است برای همیشه از این کالاها برخوردار باشد: (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) (همزه: ۳). در این هنگام، موعظه وارد عمل می‌شود و انسان را به این مسئله متنبه می‌کند: (أَلْمَالُ

وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً (کهف: ۴۶) و ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾ (فاطر: ۵).

سرشت بشری به قوه عقلانی محدود نیست و همین‌طور قوه عقلانی از مغلوب‌شدن به قوای باطنی دیگری که بالقوه در وجود آدمی نهاده شده و اجازه فعالیت دارند، مصون نیست. لذا حکمت خداوندی اقتضا می‌کند که بشر متناسب با قوای درونی‌اش مخاطب قرار گیرد. به بیان دیگر، تا زمانی که عواطف بشری با قدرت تعقل وی هماهنگ نباشد، عقل نمی‌تواند اقتضائات خود را به مرحله اجرا درآورد. همان‌گونه که مشهور است، از عقل به پیامبر (حجت) درونی تعبیر شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۶). این پیامبر در صورتی تبعیت می‌شود که امتش به او ایمان داشته باشند و همین قوای درونی و اقتضائات طبیعی امت، عقل را تشکیل می‌دهد که دائم در کشمکش‌اند و باید مرتب به آنها اندرز داده شود.

وقتی وصفی به کل قرآن اطلاق می‌شود لازم‌هاش آن است که کل آیات قرآن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در شکل‌دهی مفهوم یا هدف این وصف دخیل باشند. لذا وقتی به کل قرآن «موعظه» اطلاق می‌شود، باید تأثیرات مختلف آیات قرآن برای تحقق مفهوم و هدف موعظه را در نظر داشت. آیات اعتقادی جایگاه واعظ و خطانابذیری او را بازگو می‌کنند، و آیات عملی راهکارهای اجرایی برای تحقق آثار موعظه را به تصویر می‌کشند. به بیان دیگر، انسان برای موعظه‌پذیری نیاز به اصلاح خصوصیات رفتاری خود دارد. از این‌رو آیاتی را که دارای مضامین حکمی یا اعتقادی است می‌توان از این لحاظ در شمار مواعظ قرار داد که در فراهم‌سازی زمینه مناسب برای موعظه‌پذیری انسان دخیل‌اند.

### نتیجه

شماری از عناوین و اوصاف قرآن، به تأمین نیازهای ابعاد وجودی انسان ناظرند. لذا با تحلیل و تطبیق آنها با نیازهای انسان می‌توان ضرورت وحی را تبیین کرد.

وصف «ذکر» به بعد فطری انسان ناظر است. انسان فطرتاً به خداوند متعال شناخت دارد؛ اما با عارض‌شدن غفلت و نسیان، به این شناخت فطری خدشه وارد می‌شود. آیات وحی با ویژگی ذکربودنشان، نقش زدودن این دو عارضه از ساحت وجودی انسان را به عهده دارند. به

تناسب شدت غفلت و نسیان در وجود انسان، معنای کلمه «ذکر» نیز توسعه می‌یابد. به این تعبیر که ممکن است برای زدودن غفلت و نسیان از وجود انسان، ذکر، از باب انذار، تبشیر، موعظه و وعد و وعید درآید. ذکر از منظر دیگر، یکی از مراحل دعوت قرآن است و توجه‌نکردن به آن، به محرومیت انسان از هدایت الاهی می‌انجامد. از این منظر، می‌توان گفت ذکر، اتمام حجتی برای انسان در قبول دعوت الاهی است و روی‌گردانی از آن باعث ایجاد حجاب بین انسان و شناخت حقایق می‌شود.

وصف «حکمت»، به بعد معرفتی انسان ناظر است. انسان به دلیل محدودیت‌هایش در حوزه عقل، برای شناخت بایسته خود، خداوند و جهان هستی، نیازمند منبعی است که صیانت از خطا داشته باشد. وحی عالی‌ترین و مصون‌ترین منبعی است که آگاهی‌های لازم انسان را در زمینه‌های مختلف معرفتی تأمین می‌کند. وحی با ویژگی حکمت، علاوه بر آگاهی‌بخشی به انسان، مسیر سعادت وی را نیز ترسیم می‌کند.

وصف «موعظه»، به بعد عاطفی و اخلاقی انسان ناظر است. انسان به بعد عقلانی محدود نیست. همچنین، فقط عقل در تصمیم‌گیری‌ها و رفتار انسان دخالت ندارد، بلکه عواطف انسانی نیز در این امور دخیل‌اند. لذا قرآن با ویژگی موعظه، به بعد عاطفی انسان نیز توجه می‌کند و قابلیت‌های آن را برای تفهیم بهتر حقایق به کار می‌گیرد. انسان در بعد عاطفی از این نظر به وحی نیازمند است که وحی، به سبب صدور از حکیم مطلق، رؤف و لطیف، محتوایی را به انسان عرضه می‌کند که متناسب با وضعیت و قابلیت‌های او است و می‌تواند هیجانات روحی انسان را به بهترین نحو ممکن مدیریت کند.

## منابع

- قرآن کریم.
- نهج‌البلاغه (۱۴۱۴)، قم: دار الهجرة.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبد الباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۴۲۱)، *التحریر والتنویر*، بیروت: مؤسسه التاريخ.

- ابن عجیبه، احمد بن محمد (۱۴۱۹)، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره: حسن عباس زکی.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، تحقیق: عبد السلام عبد الشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابوعبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱)، *مجاز القرآن*، تحقیق: محمد فؤاد سزگین، قاهره: مکتبه الخانجی.
- برقی، احمد بن محمد (بی تا)، *المحاسن*، تحقیق: محدث جلال الدین، قم: دار الکتب الاسلامیه.
- برنجکار، رضا (۱۳۷۹)، «مفهوم حکمت در قرآن و حدیث»، در: *صحیفه مبین*، ش ۴، ص ۸۵-۱۰۰.
- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰)، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، تحقیق: عبد الرزاق المهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۳۶۶)، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، تحقیق: مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۷۷)، *جلاء الازهان و جلاء الاحزان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، *فطرت در قرآن*، قم: نشر اسراء.
- حائری تهرانی، میرسید علی (۱۳۷۷)، *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- حجتی، سید محمدباقر (۱۳۷۴)، «اسامی و عناوین قرآن کریم»، در: *وقف: میراث جاویدان*، ش ۱۱ و ۱۲.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، *تفسیر اثنا عشری*، تهران: میقات.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۲۳)، *تبیین القرآن*، بیروت: دار العلوم.
- حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵)، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان.
- دستجردی، مصطفی (۱۳۸۱)، «ضرورت وحی»، در: *معرفت*، ش ۶۰، ص ۱۹-۲۴.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دار العلم.
- زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴)، *تاج العروس*، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر.

- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله (۱۴۱۹)، *ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- سلمی، محمد بن حسین (۱۳۶۹)، *حقائق التفسیر*، تحقیق: نصرت‌الله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سید قطب، شاذلی (۱۴۱۲)، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دار الشروق.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۲۱)، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت: دار الکتب العربی.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق: میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: دفتر نشر داد.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۵۹)، *تئوری شناخت در فلسفه ما*، ترجمه: سید حسین حسینی، تهران: بدر.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق: محمد خواجوی، قم: بیدار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران: ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲)، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت: دار المعرفة.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴)، *الامالی*، قم: دار الثقافة.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، *العین*، قم: هجرت.
- فضل‌الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹)، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دار الملائک للطباعة والنشر.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۸)، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷)، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران: بنیاد بعثت.
- کاشانی، ملافتح‌الله (۱۳۳۶)، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتاب‌فروشی محمدحسن علمی.

- کاشفی سبزواری، حسین بن علی (۱۳۶۹)، *مواهب علیّه*، تحقیق: سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مظهری، محمد ثناء الله (۱۴۱۲)، *التفسیر المظهری*، تحقیق: غلام نبی تونسلی، بی‌جا: مکتب رشدیّه.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مغنیه، محمدجواد (بی‌تا)، *التفسیر المبین*، قم: بنیاد بعثت.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مهدوی‌راد، محمدعلی (۱۳۸۲)، *آفاق تفسیر: مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، تهران: هستی‌نما.
- میبیدی، رشیدالدین (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تحقیق: علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.